

گزیده‌های از کتاب از ماست که بر ماست؛

نقدی بر رفتارهای اجتماعی ما ایرانیان

اثر رضا بهرام پور

مقدمه

هدف نگارنده از نگارش و تحریر این اثر مسلماً نه اظهار فضل است و نه اظهار وجود، نه ایستادن در مقابل افکار عمومی و نه خدای نکرده، اهانت به ساخت مقدس و محترم ایران و ایرانی؛ بلکه تنها و تنها ایفای نقش آیینگی است که گفته‌اند: «النفس مرآة النفس» و چه عزت و افتخاری والاتر و بالاتر از مرآت هم میهنان و «ایرانیان» شدن.

مسلسله نگارنده نیز مانند خیل از عظیمی از ظاهرسازان سوءاستفاده‌گر می‌توانست به راحتی آب خوردن، چشم بر حقایق موجود ببندد و با به‌کاربردن عبارات و اصطلاحات پرطمطراق و آن‌چنانی، ملت ایران را از بری هرگونه خطا، اشتباه، کمبود، کاستی و ایراد بداند و تمامی کاسه‌کوزه‌ها را بر سر حاکمیت‌ها و قدرت‌های موجود، استعمار و استثمار قدرت‌های بیگانه در طول تاریخ، هجوم اقوام و قبایل وحشی و نیمه‌وحشی در طی اعصار مختلف، استکبار جهانی و نیز موارد مختلفی از این دست بشکند و با گرفتن ژستی روشنفکرانه و خودعالم‌انگار، جایگاه ایران و ایرانی را در مرکز عالم هستی قلمداد کند. منتها این حس حقیقت‌جویی و واقعیت‌جویی نگارنده است که همواره قلم و زبانش را از انجام این چنین اعمالی منع کرده و (احتمالاً) خواهد کرد.

آنچه در این اثر بدان پرداخته شده، سهم خود ما «ایرانیان» به‌عنوان یک تمدن، یک جامعه و یک ملت در به‌وجودآمدن معضلات و مصائب متعددی است که به آن‌ها دچاریم.

قهرمان سازی یا قهرمان سوزی؟!

در هر جامعه و در میان هر ملتی با توجه به تاریخ عقاید، فرهنگ و آداب و سنن مختص به آن میتوان شخصیت‌های مهم محبوب و تأثیرگذاری یافت که به واسطه عملکرد درخشان و موفقیت در زمینه‌های مختلف و میادین حساس پندار، رفتار و گفتارشان به شدت مورد قبول و تأیید افکار عمومی قرار گرفته اند و به نوعی طرف علاقه و محبت خلق اند. تفاوتی نیز ندارد چه این شخصیت هم عصر و معاصر با ملت خویش سیاست مداری شجاع و مبارزی سلحشور باشد و چه ورزشکاری موفق یا هنرمندی ظریف و غیره و غیره ایشان در هر عصر و زمانه ای و در هر کسوتی که باشند مورد توجه عموم مردم بوده و از تأثیر گذاری خاصی نیز برخوردارند.

ما «ایرانیان» در فرهنگ شفاهی و تعاملات روزمره مان این گونه شخصیت‌های ویژه و افراد مهم را اصطلاحاً قهرمان می نامیم و باسبب یا بی سبب، بجا یا بیجا، درست یا نادرست سعی در الگوبرداری از ایشان داریم این الگوبرداری‌ها در صورتی که ناقص اشتباه کورکورانه یا از روی تعصب باشد که با کمال تأسف در اکثر مواقع نیز بدین صورت است. نه تنها دردی از دردهایمان دوا نکرده و گری از گره هایمان نمی گشاید بلکه به نابودی و اضمحلال قهرمان هایمان نیز می انجامد آنچه در ذیل می آید تلاشی است در راستای بررسی رفتار اجتماعی مان در تعامل با شخصیت‌های مهم و تأثیرگذار معاصر خویش یا به تعبیری ساده تر قهرمان سازی / سوزی ما ایرانیان...

الف) قهرمان سازی

راحت ترین سریع ترین و ساده ترین کاری است که از عهده یک ایرانی مثبت پانزده سال بر می آید! این عمل، یعنی قهرمان سازی از شخصیت‌های مهم و ویژه معاصر و هم عصر خویش آن قدر جذاب، مفرح و هیجان انگیز است که ما ایرانیان در طول دوران حیات خویش بارها و بارها این عمل را با فراغ بال انجام داده ایم و هر بار نیز با شادی و شغفی وصف ناپذیر، احساس لطیف و ظریف فردی را داریم که پس از سالیان سال فراق و هجران و درد و اندوه گم کرده خویش را یافته است. او (ایشان) را تکه ای از وجودمان می‌دانیم، تکه ای که عزیز است و جان‌فزا این قهرمانان ملی و میهنی خویش را تا عرش اعلاء بالا می‌بریم تا آسمان هفتم تا اوج قله موفقیت و حماسه و تلاش و انسانیت و خرد آن قدر بالا که دیگر برایمان غیر قابل دسترس و نیافتنی می‌شوند.

ما «ایرانیان» عادت کرده ایم به روی دوش کشیدن و بالای دست بردن کسان و آدمیان. کسان و آدمیانی که هر چند از جنس مایند و درست همانند خود ما؛ اما این همانندی و شباهت مربوط به قبل از کسب موفقیت و برد و پیروزی هایشان است. حالا دیگر تبدیل شده اند به قهرمانی ملی به فردی فرازمینی و حتی الهه ای قابل پرستش ایشان را می‌پرستیم، ناز و نوازششان می‌دهیم، تر و خشکشان می‌کنیم، الگو و اسوه کار و زندگی و رفتارهایمان قرارشان می‌دهیم، برایشان رگ گردن کلفت می‌کنیم و در همه جا و همه وقت هوایشان را داریم؛ حتی اگر خود هوای خویش را نداشته باشند!

کافی است فردی (افرادی) در زمینه و رشته ای خاص به موفقیت پیروزی یا نتیجه ای درخور شأن و قابل اعتنا دست یابد. کافی است کسی (کسانی) در موقعیت و میدانی حساس عملکردی قابل دفاع و جانانه از خویش به جا گذارد. کافی است شخصی (اشخاصی) در حوزه ای فنی و تخصصی افتخاری بیافرینند. کافی است... همین قدر کافی است تا ما «ایرانیان» این افراد، کسان و اشخاص را در همه زمینه ها رشته ها و تخصص ها صاحب فضل و کمالات بدانیم ایشان را انسان‌هایی جامع و کامل فرض کنیم اصلاً ایشان را خدایگان علم و دانش و خرد و اندیشه بنامیم و بدانیم، پدیده های هزاره سوم، میراث داران ایران باستان و کوروش و داریوش و انوشیروان، آبر قهرمان‌هایی از جنس رستم دستان و اسفندیار، روئین تن بشری، فوق بشر و انسانی مافوق انسان و... ایشان (قهرمان‌های معاصرمان) ریشه هایشان در همین آب و خاک است و از همین هوایی که ما تنفس می‌کنیم، نفس می‌کشند؛ اما گویی زمین تا آسمان با ما و امثال ما تفاوت دارند غیر قابل دسترس و تصور مایند، در وصف نمی‌گنجند در وهم نمی‌آیند، در آسمان‌ها سیر می‌کنند و از آن بالا برایمان دست تکان می‌دهند و... .

به هر حال قهرمان اند و قابل ستایش و البته قابل اعتماد در تمامی زمینه ها و موضوعات و مسائل. کافی است جامعه به مشکل و معضلی دچار شده یا موضوع و مسئله ای افکار عمومی را تحت تأثیر قرار داده یا پدیده ای نادر در کشور رخ دهد، ایشان بدون توجه به تخصص، حرفه، دانش و معلوماتشان اولین ملجأ و پناهگاه ما «ایرانیان» در تحلیل ریشه یابی، آسیب شناسی و رفع و رجوع معضلات مشکلات و مسائل مبتلا به مان هستند.

ما «ایرانیان» از این قهرمان‌های زنده و معاصرمان که ریشه شان در همین آب و خاک است و از همین هوایی که ما تنفس می‌کنیم نفس میکشند، انتظار معجزه داریم. توقع داریم تا در چشم برهم زدنی هر آنچه نمی‌خواهیم و دوستش نداریم تبدیل کنند به آنچه می‌خواهیم و دوستش داریم، باید کاری کنند کارستان زیرا ایشان را همه فن حریف فرض کرده ایم و فرض کرده ایم که توانایی هایشان بسیار بیشتر از آنی است که ما دیده شنیده یا فهمیده ایم، اینان هر چه باشند مانند ما زمینی و محدود نیستند باید بتوانند باید بشود، باید... .

نمونه

آقای ایکس یک بازیکن شهرستانی و موفق در لیگ برتر فوتبال ایران است. او چند سالی میشود که در یکی از تیم‌های مطرح و پرطرفدار پایتخت توپ میزند و حتی چندباری لباس تیم ملی را به تن کرده است. مهم ترین افتخار وی به ثمر رساندن چند گل حساس در مسابقات انتخابی جام جهانی و هموار کردن راه صعود تیم ملی به این تورنمنت حساس است.

سطح تحصيلات آقای ایکس از مقطع دبیرستان بالاتر نمی رود و آخرین کتابی که ورق زده کتاب «ترکی استانبولی درسفر» است؛ اما به دلیل محبوبیت خویش نزد هواداران فوتبال و نیز علاقه و کنجکاوی ذاتی اش به مسائل محیط زیستی هرازگاهی در طی مصاحبه ها یا پست هایش در فضای مجازی و البته بدون در نظر گرفتن جنبه های علمی تاریخی فرهنگی و اجتماعی مسائل به ارائه راهکارهایی آب دوغ خیار در مورد احیای دریاچه ارومیه مقابله با ریزگردهای مناطق جنوبی کشور بقای نسل حیوانات در شرف انقراض از جمله یوز و گوزن زرد ایرانی و مواردی از این دست می پردازد و طبیعتاً مورد استقبال فراوان ما قرار می گیرد.

ما «ایرانیان» آقای ایکس را فوتبالیستی دوستدار محیط زیست می شناسیم. او مصداق بارز یک قهرمان زنده و معاصر است؛ پس حق دارد در رشته های غیر تخصصی اش نیز اظهار نظر کند.

ب) قهرمان سوزی

این عمل (قهرمان سوزی) خواه ناخواه و دیر یا زود در ادامه همان روندی که عرض شد (قهرمان سازی)، اتفاق خواهد افتاد. ما «ایرانیان» به راحتی آب خوردن قهرمان‌های زنده و معاصرمان را به زیر اخیه برده و با نهایت قسی‌القلبی سر از تنه‌ایشان جدا میکنیم، زنده زنده می‌سوزانیمشان و خاکسترشان را به باد می‌سپاریم، یکه و تنها در قفس جانوران وحشی ره‌ایشان می‌کنیم تا خوراکی برای وحوش شوند، به دارشان می‌آویزیم، پوست از تن و بدن هایشان می‌کنیم، به فلک می‌بندیمشان و.....

تعجب نکنید، تمامی این اعمال و رفتار ددمنشانه را در ذهن و روان خویش به اجرا می‌گذاریم. با کردار و گفتار خویش ایشان را از کرده و ناکرده‌شان پشیمان میکنیم. آنها را از عرش اعلاء به زیر زمین کشیده و نهایتاً زیر خروارها خروار خاک مدفون میکنیم؛ گویی از ازل نیز این چنین کسان و آدمیانی با این چنین مشخصاتی وجود خارجی نداشته‌اند!

اولین اشتباه برای این قهرمان‌های زنده و معاصر برابر است با آخرین اشتباه فرصت‌جبرانی وجود ندارد. هیچ دفاعی قابل قبول نیست که اصلاً مجالی برای دفاع از پندار، گفتار و رفتارشان ندارند. مگر ایشان که ما ایرانیان آنان را خدایگان علم و دانش و معرفت و خرد می‌پنداشتیم و به کمتر از معجزه و کرامت از ایشان رضایت نمی‌دادیم، حق‌خطا و اشتباه دارند؟! اصلاً چه کسی این حق را به ایشان داده است؟! اشتباه؟! آن هم از جانب این چنین شخصیت‌هایی؟! مگر میشود؟! مگر داریم؟! مایی که زمینی بوده ایم و زمینی زیسته ایم کل عمر انتظار خطا و سهو و اشتباه از آسمانیان نداریم انتظار خلف وعده‌شان را نداریم، انتظار ناتوانی و عجز و بی‌نوایی‌شان را که اصلاً نداریم!

بخشش لازم نیست، باید اعدام شوند؛ این نابکاران و نابخدانی که ما را عمری به هیچ‌انگاشته بودند. این از خود بی‌خبران و به خویش متوهمان زیر زمینی که ما به خطا و اشتباه، آنان را آسمانی و فوق‌بشری می‌پنداشتیم، فرییمان داده‌اند. فتنه‌ای در کار بوده است. دسیسه و توطئه‌ای چیده بودند. اصلاً از اول هم ما «ایرانیان» به این انگل‌های جامعه بشری به این بی‌مصرف‌های متوهم فریب‌کاران دروغین خودشیرین‌های خود برترین مشکوک بوده ایم اما کو گوش شنوا؟! مگر کسی حرف‌های ما را باور دارد؟! مگر کسی برای سخنان و دیدگاه‌های ما تره‌ای هم خرد میکند؟! خودمان گفته و خودمان هم شنفته ایم و بس و همینی هست که هست، ما ایرانیان تحمل حرفی خلاف دیدگاه‌های خویش، رفتاری خلاف شئونات خویش و حرکتی برخلاف باورهایمان نداریم که نداریم. و چرا اصلاً باید این حرف‌ها و رفتار و حرکات را از جانب قهرمانان ملی‌مان ببینیم و بشنویم؟ مگر برایشان کم گذاشته ایم؟ مگر کم هوایشان را داشته ایم حتی اگر خود هوای خویش را نداشته‌اند؟ مگر کم تعریف و تمجیدشان کرده و مجیزشان گفته‌ایم؟ مگر کم آنان را بالا برده ایم؟ چه خواسته‌اند که ما از عهده‌اش برنیامده ایم؟ چه انتظار و توقعی از ما مردمان زمینی داشته‌اند اصلاً؟ و هزاران هزار سؤال بی‌جواب در این مواقع به ذهن ما خطور می‌کند و بدون اینکه پاسخی برای این سؤالات بیابیم به سرعت و باشتاب به دنبال یافتن قهرمانی دیگر بر می‌آییم!

واقعیت این است که «هر کسی را بهر کاری ساخته اند» و بس! هر فردی ولو قهرمان و با هر درجه از هوش و دانش و استعداد و تجربه، تنها می تواند در زمینه، رشته و موضوعاتی خاص، محدود و منحصر به فرد که البته تخصص و دانشش را دارد اظهار نظر کرده و در همان دایره محدود حرکت کند و به اصطلاح در زمین بازی خویش پا به توپ شود؛ نه او (ایشان) حق تخطی از این محدوده را دارد و نه ما به عنوان دوستدار و هواخواه مجاز به تحریک تشویق و ترغیب وی ایشان برای گذر از خطوط ممنوعه هستیم.

ما اگر این مسئله را بپذیریم که از هر کسی در همان تخصص محدودش انتظار داشته باشیم و نه بیشتر و حتی کمتر و هر کسی را به دلیل موفقیت پیروزی و برد در یک رشته و زمینه در همه زمینه ها و رشته ها صاحب تخصص و قائل به اظهار نظر ندانیم و در نهایت شخصیت های موفق و مهم سیاسی، فرهنگی، ورزشی، هنری و... را تحت هر عنوانی چه اسطوره، چه قهرمان ملی، چه حماسه ساز، چه سردار و پهلوان و چه و چه به عرش اعلاء نبریم و ایشان را همچو خودمان انسانی زاینده انسان و بشری همانند سایر ابنای بشر بدانیم و بنامیم و... هرگز و تحت هیچ شرایطی انتظار و توقع معجزه و امثالهم از ایشان نخواهیم داشت، زیرا میدانیم که ایشان نیز همان خواهران، برادران، پدران، مادران، همسران، فرزندان، دوستان و آشنایان ما هستند و البته تا ابد نیز همان و تنها همان خواهند ماند و هیچ موقع به هنگام سرزدن خطا و اشتباه نیز به خشم و غضب شدیدمان مبتلا نخواهند شد؛ زیرا باور کرده ایم که ایشان نیز درست مانند ما انسان اند و فرموده اند که: <<انسان ممکن الخطاست>>

نمونه

آقای ایکس مجری طراز اول خوش بیان و شیک پوش تلویزیون است. او به دلیل توانایی ها و قابلیت های فنی بالایش، همواره از گزینه های اصلی اجرا برای برنامه های پرمخاطب سیماست، آقای ایکس هواخواه و دوستدار دو آتشفشان کم ندارد، هر مصاحبه و خبری که از او در رسانه ها می آید، به سرعت در میان خیل طرفدارانش دیده، شنیده و خوانده می شود. او چند وقتی است به عنوان مجری یکی از برنامه های زنده و پرمخاطب شبانه تلویزیون انتخاب شده است. در خلال این برنامه آقای ایکس با اتکا به محبوبیت بیش از اندازه اش به راحتی میتواند از هر فرد و گروهی که مخالف آرا و نظراتشان است انتقاد و گاه حتی بدگویی کند. طرفداران وی به شدت از این رفتار و روحیه او دلشاد و راضی هستند و او را «قهرمان رسانه ملی» لقب داده اند.

حمایت بی قید و شرط طرفداران بیشمار باعث بالاتر رفتن حس اعتماد به نفس آقای ایکس شده و وی چند شب پیش و در آنتن زنده برنامه اش ناخواسته یا به عمد ایرادهایی (بنی اسرائیلی) به نحوه بازی تیم ملی فوتبال ایران و تاکتیک های سرمربی این تیم گرفته است. موج کاهش محبوبیت آقای ایکس از همان شب کذایی به پا خاسته و سیل بد و بیراه به سمتش سرازیر شده است؛ زیرا از نظر ما او حق چنین کاری نداشته و ندارد! ما ایرانیان به همین سادگی قهرمان ساخته خویش را زمین می زنیم...

چند کاره بودن یا عشق آچار فرانسی؟!

مقدمه

در هر جامعه و در میان هر ملتی با توجه به تاریخ، فرهنگ، عقاید و آداب و سنن مختص به آن میتوان تعاریف مختلف و متنوعی از مفهوم موفقیت یافت؛ به گونه ای که حتی شاید این تعاریف موجود، در تضاد و تناقض با یکدیگر قرار بگیرند و در واقع به نوعی بیانگر تفاوت‌های اساسی و بنیادین در نحوه حیات، تفکر، تعامل، رفتار و در مجموع سبک زندگی افراد و ملل مختلف باشند.

موضوع مهم و اساسی صرف نظر از این تفاوت‌ها، تضادها و تناقض‌ها، اشتراک نظر تمامی ابنای بشر در نیل به این مفهوم (موفقیت) و فتح قله‌های رفیع آن است. هر انسانی در طول عمر خویش فارغ از نژاد، رنگ، زبان و اعتقادات ملی و مذهبی اش، مصرانه در پی کسب موفقیت‌های پی در پی در عرصه‌های مختلف است. البته ذکر این نکته نیز الزامی است که موفقیت لزوماً به معنای شق القمر کردن و شاخ غول شکستن نیست؛ بلکه بسته به نوع نگرش افراد یک جامعه و نیز شرایط حاکم بر آن، حتی ممکن است ساده‌ترین اعمال و رفتار انسانی نیز به نوعی معیار و ملاک موفقیت تلقی شود.

ما «ایرانیان» نیز مانند تمامی ملل متمدن عالم، معیارها و ملاک‌هایی برای سنجش میزان موفقیت افراد، اشخاص، گروه‌ها جوامع و... قائل بوده و خود نیز همواره در پی صعود به بالاترین پله‌های این نردبان هستیم. برخی از این ملاک‌ها و معیارها که به نوعی طرز تفکر و سبک زندگی ما را نیز نشان می‌دهد. در بسیاری مواقع نه تنها موجب تسریع روند حرکتی مان در نیل به اهداف و برنامه‌های از پیش تعیین شده نمی‌شود، بلکه اصرار و الزام خود و سایر افراد جامعه به رعایت این چهارچوب‌های دست و پاگیر و بعضاً بی مورد و غیر ضروری، به اتلاف انرژی، توان و زمان و نیز پایین آمدن تمرکز، روحیه و امیدمان می انجامد.

یکی از معیارهایی که ما ایرانیان مانند سرعت کاه در مسیر منتهی به موفقیتمان قرار داده ایم، بحث چند کاره بودن یا عشق آچار فرانسی است. آنچه در ذیل خواهد آمد، تلاشی است در راستای بررسی این رفتار اجتماعی ما «ایرانیان»...

کمتر ایرانی را میتوان یافت که در آن واحد تمام تمرکز، انرژی و هوش و حواسش را به یک کار بخصوص مشغول داشته و از سایر زمینه‌های مورد علاقه یا منطبق بر سلیقهش صرف نظر کرده باشد. کمتر ایرانی را میتوان یافت که ترجیح ندهد به جای بالا بردن معلومات، دانش، تخصص و مهارت خویش در یک زمینه، رشته و مورد منحصر به فرد و

مورد نیاز خویش، توان، تمرکز و انرژی اش را برای یادگیری و انجام دادن نصفه و نیمه و بی نتیجه چند کار، آن هم به صورت هم زمان و در هم تنیده به هدر ندهد.

کمتر ایرانی را میتوان یافت که در عین داشتن توانایی و تخصص در زمینه ای خاص، گوشه چشمی نیز به سایر زمینه‌های مرتبط یا حتی گاه غیر مرتبط با همان توانایی و تخصص نداشته و در پی التذاذ از آنها نباشد. کمتر ایرانی را میتوان یافت که تعریفش از واژه محبوب «موفقیت» منحصر به اشتغال و سرگرم بودن به یک کار و امر آن هم در بالاترین درجه و جایگاه بوده باشد.

کمتر ایرانی را میتوان یافت که متخصص و شهره بودن در یک امر و زمینه را با چند کاره بودن، آن هم در پایین ترین و نازلترین سطح هر کدام از این کارها معاوضه نکند، کمتر ایرانی را میتوان یافت که ملاک و معیار موفقیت را در عملکرد مناسب و به دست

آوردن نتیجه مطلوب از به کار بستن استعدادها، توانایی‌ها و تخصص و دانش افراد بداند؛ نه در تعدد امور انجام یافته توسط ایشان، نهایتاً کمتر ایرانی را میتوان پیدا کرد که دوست نداشته باشد در نظر دیگران به عنوان آچار فرانسه مطرح و شناخته شود.

تعریف کار

منظور نگارنده از کار در این نوشتار لزوماً شغل نبوده و هر تخصص توانایی یا هنری را صرف نظر از جنبه درآمدزایی اش در نظر داشته است. در واقع هر امر یا عملی که انجام می‌دهیم تا به نوعی استعداد و توانایی‌های بی شمار خویش را شکوفا کرده، به اثبات رسانده به رخ کشیده یا خویشان را ارضاء کنیم در این تعریف ارائه شده از کار می‌گنجد. به عبارت دیگر هر فعل یا عملی که شخص انجام می‌دهد تا بلکه بتواند خود را در انظار و افکار عمومی خانواده، اقوام فامیل جامعه و... فردی همه فن حریف و مردی (زنی) برای تمامی میادین (آچار فرانسه طور) بشناساند، کار در نظر گرفته میشود؛ چه این کارها سبب کسب درآمد شده و به نوعی شغل اول و دوم و... فرد تلقی شود و چه صرفاً برای کسب شهرت و محبوبیت بالا بردن اعتبار یا اعتماد به نفس خویش، تفاخر و تظاهر، سرگرمی و التذاذ و امثالهم بوده باشد.

ما «ایرانیان همه فن حریفی را دوست داریم. اصلاً یکی از مهمترین و اساسی ترین ملاکها و معیارهای تعیین موفقیت و تشخیص افراد همین چند کاره بودن است. چند کاره بودن به معنای از نظر دیگران داشتن توانایی انجام چند کار به صورت هم زمان یا در یک بازه زمانی محدود است. اینکه همزمان در چند رشته یا زمینه صاحب نظر، تخصص و ایده باشیم و از خود تصویر فردی چند بعدی کامل و جامع ارائه دهیم. اینکه علاوه بر تخصص و حتی شغل اصلی مان در چند رشته و زمینه دیگر ولو ناقص، ناکارآمد، غیر حرفه ای، ناشیانه، نادرست، نابجا، بی فایده، سرسری، شلخته و... فعالیت کنیم و خود را جامع تمام علوم و فنون روز دنیا بدانیم و بنامیم. اینکه بدون در نظر گرفتن نتیجه و برآیند تمامی اشتغال‌اتمان خود را در نظر سایرین، فردی دغدغه مند، پرمشغله، با استعداد، نابغه، کوشا، پر جنب و جوش، کاری، مؤثر، اعجوبه و... و نهایتاً آچار فرانسه جلوه دهیم.

اصلاً موفقیت یعنی اینکه احساس کنیم قابلیت حل تمامی مسائل و مشکلات مبتلا به خویش و حتی دیگران را بدون مراجعه به اهل فن و متخصصان مربوطه داریم و به راحتی از توان پیچیدن نسخه برای هر بیماری، ارائه درمان برای هر درد و پیشنهاد راهکار برای هر معضل و مشکل برخورداریم.

نمونه

آقای ایکس، یک مجری طراز اول، مسلط، با صدا و تصویری گرم و دلچسب در رادیو و تلویزیون دولتی ایران محسوب می‌شود. وی توانسته سالیان مدیدی در عرصه اجرا، چه در سازمان صداوسیما و چه در خارج از این محیط چهره نسبتاً محبوب و موفقی از خویش در میان مخاطبان به نمایش بگذارد.

تحصیلات دانشگاهی آقای ایکس در رشته مهندسی است و هیچ ارتباطی با شغل اصلی اش یعنی اجرا ندارد. دوستان همکاران و آشنایانش وی را آقای مهندس صدا می‌زنند.

آقای ایکس اخیراً به دلیل محبوبیت نسبی خویش و البته به دعوت یکی از تهیه کنندگان کاربلد و مخاطب شناس سینما به ایفای چند نقش فرعی و کوتاه در پروژه های سینمایی نیز روی آورده است، روی پوستر این فیلم ها، تصویر و نام ایشان به صورت کاملاً واضح و بولد دیده میشود.

آقای ایکس با توجه به علاقه ای که از دوران کودکی به نگارش داستان (کوتاه) داشته چند وقتی است که شروع به نوشتن داستان های کوتاه (آب دوغ خیاری) کرده و پیشاپیش قول انتشار این شاهکارهای ادبی را از چند دوست و آشنای انتشاراتی اش گرفته است.

آقای ایکس به ورزش مفرح و جذاب تنیس علاقه مند بوده و روزهای تعطیل و آخر هفته را به این کار اختصاص می دهد.

آقای ایکس چند وقتی است که در فکر جمع و جور کردن یک گروه موسیقی پاپ است و احتمالاً خود، خوانندگی قطعات ساخته و اجرا شده توسط گروه موسیقی «ایکسیان» را بر عهده گیرد.

ما «ایرانیان» آقای ایکس را یک مجری مهندس بازیگر نویسنده تنیسور خواننده شناخته و او را اعجوبه هنری چند کاره و آچار فرانسه لقب داده ایم.

این گروه نالان!...

مقدمه

در هر جامعه و در میان هر ملتی با توجه به تاریخ، فرهنگ، عقاید و آداب و سنن مختص به آن، می توان ملاک ها و معیارهایی برای تعیین میزان تشخیص، سطح تفکر و تعقل، اصالت و روشنفکری افراد و اقشار مختلف جامعه یافت. این معیارها بسته به شرایط حاکم بر جوامع مختلف ممکن است متفاوت و گاه حتی متضاد و متناقض باشند؛ به گونه ای که حتی شاید ملاک تعیین تشخیص و اصالت فردی در یک جامعه در نزد افکار عمومی جامعه ای کم توسعه یافته و عقب مانده (نگه داشته شده)، مضحک، مبتذل، نامتعارف، طنز، لوث، تهوع آور و امثالهم به نظر بیاید و بالعکس. به هر حال مسلم این است که این معیارها مورد قبول عامه مردم یک جامعه فارغ از هر صنف، طبقه، قشر و گروه هستند و تلاش همگان را برای نیل به جایگاه و اعتبار احتمالی به دنبال دارند.

ما «ایرانیان» مانند هر جامعه، تمدن و ملت برای تعیین جایگاه روشنگری و تشخیص افراد ملاک و معیارهایی مخصوص و حتی منحصر به فرد داریم. یکی از این معیارها که از جایگاهی رفیع و محبوبیتی انکارناپذیر در میان اکثریت قریب به اتفاق ما «ایرانیان» برخوردار بوده و به شدت طرف توجه و مورد علاقه است، بحث شیرین گله، شکایت، اعتراض و انتقاد از شرایط امروز، دیروز و حتی فردای جامعه مان، آن هم به صورت ممتد و بی انقطاع و نیز بدون توجه به تخصص، حرفه، دانش، معلومات و جایگاه مان است.

اصولاً در فرهنگ ما آن که بیشتر از دیگران بر زمین و زمان، ملک و ملک، فلک و افلاک و همه چیز و همه کس شکوه و شکایت دارد، از شخصیتی والا برخوردار بوده و مورد وقوف و احترام همگان است. به بیان دیگر، این نالیدن است که عامل تمییز سره از ناسره، مشخص از نامشخص، روشنفکر از اُمّی، فهیم از زبان نفهم، دانشمند از بی سواد، دانا از نادان، فقیه از سفیه، آگاه از بی خبر، امروزی از عقب افتاده، پیشرفته از عقب مانده، نخبه از عامی، توسعه طلب از امل و سالم از بیمار است. آنچه در ذیل خواهد آمد، تلاشی است در راستای بررسی این میل مفرط و علاقه عجیب ما «ایرانیان» به ناله و نالیدن...

ایرانی در همه حال عاشق و شفیق ناله و نالیدن است: از هر چه ببیند و بشنود و بداند، از هر چه سر راهش باشد، از هر چه احساسش کند، درکاش کند و بفهمدش، از هر چه دردمسش باشد اصلاً از هر چه بتواند، ایرانی می نالد و به این نالیدنش نیز افتخار می کند. افتخار می کند (به مجاز است) از همه چیز و همه کس گله گی کند، انتقاد و اعتراض کند و حتی همه را به تیربار مسلسل شکوه و شکایت خویش ببندد.

ایرانی حد و مرزی برای این بد و بیراه گفتن و نالیدنش قابل تصور نیست: تا جایی پیش می رود که خوشبخت خودش نیز از نیش و کنایه های گزنده و نالیدنش بی نصیب نماند. ایرانی لذت می برد از این همه موضوع، مسئله و پدیده برای نالیدن و آن کردن. برای بد و بیراه، برای شکایت و گله گی، برای بد گفتن و نالیدن و ناسزا، برای این و آن دادن. اصالت و روشنفکری را همین نالیدن های کاموایی گاه، وقت و بی وقت، بجا و نابجا، درست و نادرست، در خلوت و جلوت، در عیان و نهان، آشکار و پنهان، با خود و دیگران، هر دم و هر جا و تحت هر شرایطی می دانند و تلاش می کنند تا خود را بدین صفات متصف کند یا بنمایاند.

ما «ایرانیان» دوست داریم خود را در نظر دیگران عاقل تر، فهم تر، جامع تر، باهوش تر، آگاه تر، دقیق تر، نکته سنج تر، تیزبین تر، ریزبین تر، حساس تر، حساستر، کامعال تر، تحلیلگر تر، بینا تر، شنواتر، بیدارتر، پرتتر، غنی تر، فقیه تر، روشنفکرتر، امروزی تر و آزادتر از باقی کسان و امیان دور و اطرافمان جلوه دهیم و بنمایانیم... و تنها اهل گله گیلیم. اهل ناله، اهل آهی (میان بری) بهتر، راحت تر، بصرف تر و در دسترس تر از هر آنچه موجود است و ناموجود؛ زنده است و مرده، زشت است و زیبا، نیکوست و ناپسند، سخت است و آسان، زمینی است و آسمانی؛ تلخ است و شیرین، راه است و بیراه...

چه راهی (میانبری) آسان تر و سهل الوصول تر از زبان به گله و شکایت و ناله گشودن از خلائق و مخلوقات، از عالم و آدم، از دنیا و مافیها، از زمین و زمان، از بزرگ و کوچک، از مقصر و بی تقصیر، از فقیر و غنی، از لشکری و کشوری، از حقیقی و حقوقی، از شاه و وزیر، از مرد و نامرد، از صلح و جنگ، از آباد و ویران، از امروز و دیروز، از صحرا و دریا، از گل و خار، از شوربخت و خوش آیل... و ما ایرانیان همواره و در طول تاریخ به اثبات رسانده ایم که اهل میان بری و قدرتت را بیشتر می دانیم. اهل طی طریق از راه های ساده تر و هموارترایم، حتی اگر تنه به تنه دیگران و به کندی بتوانیم عبور کنیم - حتی اگر راه های سخت تر، اما شرافت مندانه تر نیز در دسترس باشند. حتی اگر... انتخاب اول و آخرمان همان میان بر است و بس!

انتقاد کردن خوب است. انتقاد و نقدی از مسائل و مشکلات مبتلای جامعه کاری به شدت پسندیده و نیکوست. اینکه با دیدن زشتی ها و پلیدی های دور و اطراف خویش، بی پروایی جسورانه، به نقد این سیاهی ها پرداخته و کسان و آدمیان بسیاری نیز از وجود

چنین بالش‌ها و شلختگی‌هایی آگاه گردانیم. اینکه با درک و فهم هرگونه قصور، تعدی، تجاوز، تهدید، تخریب، اشتباه، خطا، گناه، غیرقانونی و امثالهم فارغ از هرگونه جهت‌گیری، جانب‌داری، کندروی، عقده‌ورزی، سیاه‌نمایی و تخریب و نیز با رعایت انصاف و اعتدال، به بیان انتقادات خویش پرداخته و قدمی در راه پیشرفت و تعالی جامعه‌مان برداریم. «انتقاد» حق مسلم هر فرد (گروه، دسته، جناح، قشر، طبقه، صنف) است.

شکایت کردن خوب است: شکایت از هرگونه بدی و زشتی، دزدی و قانونی، خلاف و بزه، گناه و خطا، اشتباه و قصور، نامردی و زورگویی، بی‌برنامگی و بی‌عدالتی و... چه در پیشگاه دیگران و چه در نزد خویش، چه در مجامع رسمی و چه در گعده‌های دوستانه، چه به صورت رسمی و قانونی و چه دورهمی دوستانه.

آنچه مسلم است می‌توان با دیدن و شنیدن و فهمیدن هر آنچه خلاف عقل، دین و وجدان است، شاکی شد و ادعای دادخواهی کرد. «شکایت» حق مسلم هر فرد (گروه، دسته، جناح، قشر، طبقه، صنف) است! اما ما «ایرانیان» نه نقد و جسارت انتقاد کردن داریم، نه حال و حوصله شکایت داریم و نه اعتراضی داریم. تنها و تنها اهل گله‌ایم. اهل ناله، اهل شکوه و گریه و زاری، اهل زاییدن و نالیدن و زجرمویه. اهل بد و بی‌راه نثار خلق‌الله کردن. اهل نالیدن‌های بی‌معنی و بی‌نتیجه، اهل انتقادات خودمانی و توخالی، اهل شکایت‌های بی‌شاکی و به کسی برنخور اهل بدگویی از زمین و زمان اهل نالیدن‌های ممتد و مزمن ناله‌های طولانی و سردردآور زاریدن‌ها و نالیدن‌های بی‌مورد و هیچ در برنار، بی‌هدف، بی‌برنامه، پوچ، توخالی بی‌نتیجه ناکارآمد، غیرواقعی، توهمی ساختگی و قس علی هذا.

اگر با «انتقاد» های سازنده، دقیق، تخصصی علمی و حرفه‌ای و نیز شکایت‌های جسورانه، منصفانه مؤدبانه به موقع و مداوم میتوان گرهی از گره‌های بی‌شمار جامعه گشود و دردی از دردهای فراوانش را درمان، بخشید در عوض با نالیدن‌ها و زاریدن‌های بیمورد بی‌نتیجه توخالی و یواشکی تنها میتوان خودنمایی و جلوه‌فروشی کرد صرفاً میشود خود را در انظار و افکار عمومی فردی دغدغه‌مند و روشنفکر معرفی کرد که با اتکاء به معلومات و دانش فراوان با بهره‌گیری از قدرت تحلیل و تعقل بالا و نیز دیدی عمیق و دقیق علی‌القاعده و علی‌الاصول به هیچ فرد و جریانی به هیچ اندیشه و دیدگاهی و به هیچ رفتار و کرداری اعتماد و اعتقاد کامل و صددرصدی ندارد و همواره درصدد پی بردن به دست‌های پشت پرده و دولتهای در سایه است و بس!

ما ایرانیان در این راه نالیدن (به منظور بالیدن) از هیچ تلاش و کوششی دریغ نداشته و تا پای جان پیش می‌رویم؛ گویی رسالتی است خودخوانده و خودخواسته احساس کرده و دم به دم وجدان بیدار مسئولیت‌پذیر و وظیفه‌شناس خویش را به رخ جهانیان میکشیم.

ما «ایرانیان توانایی این را داریم که به زیبایی و در کمال ظرافت از، گاهی کوهی بسازیم در برابر کوچکترین حرکات و تحرکات انسانهای دیگر، زبان به انتقاد و اعتراض گشوده و ریزترین اشتباه و قصور سرزده از ایشان را در مقابلشان به عنوان پیراهن عثمان علم کنیم.

میگوییم و حرف میزنیم و ناله میکنیم هر که ما را نشناسد، خیال می کند که تنها ناله کردن را بلدیم و شوربختانه چه خوب هم بلدیم نه تنها نسبت به هر دیدگاه موضوع مقوله و مطلب خود را صاحب نظر و اندیشه می دانیم به شانزدهم همه فن حریفی مراجعه شود. بلکه یک پله نیز بالاتر رفته و بدون کسب اطلاعات و آمار دقیق بلافاصله شروع به نالیدن میکنیم فریاد و احسرتا و واحیر تا سر می دهیم و آیه یأس می خوانیم این از ویژگیهای اخلاقی ماست از جمله کردار و رفتارهای عادی و معمول ماست از معیارهای روشنفکری باسوادی و چیز فهمی ماست نشانه شخصیت و کمال ماست روشی برای اظهار وجود و ابراز نظر ماست راهی برای شناخت فهم و تشخیص برتری مان نسبت به دیگران است و قس علی هذا

نمونه

خانم زد یک منشی در شرکتی خصوصی است. خانم زد بیشتر وقت آزاد و اوقات فراغتش را صرف دید و بازدید از دوستان در کافههایی با تبع‌های پاییزی، گشت‌وگذار در پاساژهای بریز و قوی شهر بدون هیچ‌گونه خرید و نیز نشستن پای کانال‌ها و صفحات فضای مجازی می‌کند.

وی خود را فردی کتاب‌خوان و کتاب‌دوست می‌داند که البته تقریباً سال‌های سال است نمی‌تواند کتاب خوب و به‌در و بسته‌ای در بازار کتاب پیدا کند؛ زیرا معتقد است کتاب‌ها مشمول قانون مین‌آوردی و سلیقه‌ای سانسور (معنوی) می‌شوند و نویسندگانی داخلی نیز به‌شدت ضعیف هستند و آثاری آبدوغ‌خیزی تحویل مخاطبان می‌دهند. وی شدیداً از وضعیت کتاب و نشریات ناراضی است و در مقابل پیشنهاد مطالعه کتاب‌ها به زبان اصلی‌شان نیز از کمبود زمان می‌داند.

خانم زد همچنین یک فیلم‌بین حرفه‌ای است؛ هر چند سال‌هاست که قدم در هیچ سالن سینمایی نگذاشته؛ زیرا او معتقد است فیلم‌های ایرانی از نظر فیلم‌نامه به‌شدت ضعیف‌اند و کمبود بازیگر توانمند در سینمای ایران به‌وضوح قابل‌رؤیت است؛ بنابراین مدت‌هاست که هیچ فیلمی توانسته نظر مثبت وی را به خود جلب کند. وی شدیداً از وضعیت سینمای ملی‌مان ناراضی است و در مقابل پیشنهاد تماشای فیلم‌های روز دنیا نیز از کمبود زمان می‌داند.

خانم زد از جمله ظاهراً بانوان طرفدار و دوستدار فوتبال بوده و به‌شدت به این ورزش، سرگرمی و صنعت محبوب علاقه‌مند است؛ اما حقیقت این است که خیلی وقت است هیچ فوتبالی را چه از طریق تلویزیون و چه از طریق استادیوم (البته که امکانش فراهم نیست) تماشا نکرده؛ زیرا اعتقاد دارد که فوتبال امروز بیشتر به سمت نتیجه‌گرایی رفته و روح بیروزی و حمله در این ورزش مرده است. وی شدیداً از وضعیت فوتبال‌مان ناراضی است و در مقابل پیشنهاد تماشای فوتبال‌های خارجی و لیگ‌های معتبر دنیا نیز از کمبود زمان می‌داند.

ما «طرفداران» خانم زد را فردی پرتلاش، پرکار، دغدغه‌مند، متشخص، منتقد (در هر زمینه‌ای)، دارای روح اعتراضی (و حتی آن‌نویسنده)، بالغ و ... می‌دانیم و به آرای وی احترام می‌گذاریم.

و نمونه‌های فراوانی از این دست... ما «ایرانیان» اصلاً عاشق لباس و زیبایی‌مان هستیم. به عملکرد، تخصص، دانش، توانمندی‌ها و سوابق خویش کاری نداریم و فقط زمان و انرژی‌مان را صرف انتقاد، شکایت، شکوه، گله‌های پیچیده بی‌نتیجه، غیرواقعی، جلوه‌فروشی، مداخلات و اضافه‌کردن نقص سر می‌دهیم.

برادران نابرابر

مقدمه

در هر جامعه و در میان هر ملتی با توجه به تاریخ، فرهنگ، عقاید و آداب و سنن مختص به آن میتوان ضرب‌المثلها عبارات و تمثیل‌هایی را یافت که هر کدام گویای قسمتی از عقاید دیدگاه‌ها و نظرهای کلی عامه مردم، یا بیانگر موضع‌خواص همان جامعه در مورد موضوع، مسئله یا پدیده‌ای خاص و منحصر به فرد هستند. هدف از بیان و به‌کاربردن این عبارات و تمثیلات در واقع فهم و درک بهتر افراد از اصل موضوع یا مسئله مورد بحث بوده و به کرات و به‌صورت گوناگون در فرهنگ و ادبیات کتبی و شفاهی ملل مختلف به‌کار رفته است و می‌رود.

یکی از مواردی که قدمای ما ایرانیان تأکید فراوانی بر آن داشته و همواره چه در ادبیات شفاهی و چه در کتب تاریخی و ادبی از آن یاد کرده‌اند، تفاوت میان انسان‌هاست، اینکه انسان‌ها هر چند در شکل ظاهری اعضا و جوارحشان مانند هم آفریده شده‌اند، تفاوت‌های آشکار و بارزی در روحيات، خلییات، ذهنیات، عقاید، دیدگاه‌ها و امثالهم دارند و هر انسان دارای وجود و شخصیتی منحصر به فرد است.

این تفاوت‌های بین و آشکار، مابین کسان و آدمیان مختلف را میتوان به صورت تمثیلی، در نحوه قرارگیری و شکل ظاهری انگشتان یک دست آدمیزاد مشاهده کرد؛ همان‌طور که هر پنج انگشت دست یک انسان سالم علی‌رغم ارتباط اتصال و نزدیکی به همدیگر از ویژگی، فرم و کاربرد خاص و منحصر به فردی برخوردارند یا به تعبیر قدما و عقلای قوم درست‌مانند، «برادرانی نابرابرند» انسانهای مختلف یک جامعه نیز علی‌رغم ارتباط و نزدیکی با یکدیگر هر یک شخصیت و وجودی منحصر به فرد و جداگانه دارند.

نپذیرفتن این موضوع و درک نادرست ما ایرانیان از وجود این تفاوت‌های بارز میان انسانی، همواره موجب بروز مشکلات و مسائل عدیده و بغرنجی در جامعه شده است. آنچه در ذیل خواهد آمد، تلاشی است در راستای بررسی این دیدگاه ما ایرانیان....

هر انسانی بسته به شرایط مختلف از جمله خانواده و جامعه‌ای که در آن به دنیا آمده و رشد یافته، محیط و فضایی که در آن آموزش دیده و پرورش یافته، فرهنگ و آداب و سننی که با آن بزرگ شده، نهادها و سازمانهایی که بر رشد و پرورش وی نظارت داشته‌اند، افرادی که با ایشان ارتباط داشته، دیدگاه‌ها، عقاید و اصول فکری که بر جامعه مستولی بوده و قس علی‌هذا و نیز ویژگی‌های ژنتیکی و وراثتی که از والدین خویش دریافت کرده است، دارای شخصیتی منحصر به فرد و ویژگیهای روحی اخلاقی، رفتاری، اعتقادی جسمی و روانی خاص و مختص به خویش است. در واقع میتوان گفت که هر شخص، شخصیتی مجزا دارد به گونه‌ای که شاید هیچ‌گاه نتوان دو فرد کاملاً یکسان و همسان از هر نظر را در این دنیای خاکی یافت.

ما ایرانیان نیز مانند تمامی انسان‌ها و آفریده‌های باری تعالی از این ویژگی یعنی تفاوت‌های ذاتی و بنیادی میان انسانی برخوردار بوده و هر یک دارای شخصیتی مجزا و منحصر به فرد هستیم. این تفاوت‌های مابین افراد و اشخاص مختلف در جامعه در صورت شناخت درک و قبول متقابل میتواند به گسترش ارتباطات پیشرفت و تعالی تک تک افراد و در نهایت جامعه منجرشود و در غیر این صورت بروز اختلافات، ایجاد درگیری‌ها و نهایتاً سقوط اخلاقی اعتقادی و اعتمادی جامعه مذکور را در پی خواهد داشت.

ما ایرانیان به وجود این گونه تفاوت‌های آشکار و اساسی میان انسانی مابین افراد و اشخاص مختلف جامعه (هر جامعه‌ای) اذعان داریم و به نوعی این تئوری را پذیرفته ایم (البته تنها روی کاغذ)؛ اما متأسفانه در عمل و در نحوه تعاملات روزمره مان به هیچ وجه کوچکترین اعتقاد و باوری بدین مسئله نداشته و نداریم!

ما «ایرانیان» هیچگاه نمیتوانیم باور کنیم که افراد و اشخاصی آن هم درست در پیرامون ما در حال حیات اند؛ اما هیچ وجه اشتراکی با ما (خود خود ما) نداشته و ندارند. هیچ گاه نمی توانیم بپذیریم که کسان و آدمیانی فضاهای دور و اطرافمان را اشغال کرده اند که زمین تا آسمان با ما، الگوها و باورهایمان تفاوت دارند و اصلاً برای خویش الگوها و باورهایی متفاوت، چه برسد به متضاد و حتی متناقض با ما دارند.

هیچ گاه نمیتوانیم قبول کنیم که اشخاصی روی این کره خاکی قدم گذاشته اند یا خواهند گذاشت، که نه تنها متفاوت با ما بلکه درست برعکس ما اندیشیده، تصمیم گرفته و روزگار گذرانده اند یا خواهند گذراند هیچگاه نمیتوانیم باور کنیم که فرد یا افرادی برخلاف دیدگاهها اعتقادات باورها و نظرهای ما دیدگاهی اعتقادی باوری و نظری داشته و حتی آن را ابراز کنند.

هیچ گاه نمیتوانیم بپذیریم که نمیشود هیچ دو فردی (حتی در میان دوقلوها و چند قلوها) را یافت که کاملاً یکسان و شبیه هم بوده اندیشیده، تصمیم گرفته و زندگی کنند. هیچ گاه نمی توانیم قبول کنیم که انسان‌های مختلف عقاید خلیات و روحیات متفاوتی با عقاید روحیات و خلیات ما دارند و به راحتی و بدون هیچ دردسری مشغول کار و زندگی خویش اند.

هیچ گاه نمیتوانیم باور کنیم که افراد مختلف جامعه در مواجهه با مسائل، موضوعات، مشکلات و اتفاقات یکسان از خویش موضع رفتار و نظری متفاوت (آن هم متفاوت با موضع رفتار و نظر ما) بروز می دهند. هیچ گاه نمی توانیم بپذیریم که هستند انسان‌هایی درست هم شکل و هم اندازه ما، اما متفاوت و غیر یکسان با ما و ذهنیات، خلیات، روحیات و در کل فردیت ما، هیچ گاه نمی توانیم قبول داشته باشیم که هر انسانی با توجه به نحوه تفکرات و عقاید خویش می تواند پندار گفتار و کرداری خلاف پندار گفتار و کردار ما داشته باشد.

اصولاً ما ایرانیان در عمل هیچ گونه اعتقاد و باوری به وجود تفاوت در انسانهای مختلف و متفاوت نداشته و نداریم؛ تاجایی که حتی با مشاهده تفاوت پندار کردار و گفتار کسان و آدمیان مختلف و گوناگون در مواجهه با موضوعات مسائل مشکلات و پدیده های یکسان به شدت متعجب می شویم و انگشت حیرت به دندان می گزیم!

می دانیم که انسان‌ها متفاوت اند، متفاوت زاده شده اند، متفاوت رشد کرده اند، متفاوت زیسته اند، متفاوت اندیشیده اند، متفاوت تصمیم گرفته اند و در نهایت عملکرد سابقه و کارنامه ای متفاوت از خویش به جا گذارده اند اما درک، پذیرش قبول و به کار بستن این دانسته ها برایمان در حکم سرکشیدن جامی حاوی شوکران است، میدانیم اما نمی توانیم، میدانیم اما عملی کردنش برایمان مشکل، ناممکن، ناگوار و پیچیده است، میدانیم اما قبول نمی کنیم!

یک بار دیگر به همان مثل (تمثیل) ذکر شده در مقدمه بحث یعنی همان برادران نابرابر برگردیم؛ انگشتان یک دست انسان که در عین ارتباط اتصال و نزدیکی با یکدیگر تفاوت‌هایی آشکار و اساسی چه در شکل ظاهری و چه در عملکرد و کاربرد دارند، آیا این تمثیل نمی‌تواند همواره مانند نقشه راهی در مقابل دیدگانمان قرار گیرد؟ آیا نمی‌توانیم قبل از هر اظهار نظر و بیان دیدگاه در مقابله با سایر افراد و نفرات حاضر در جمع جامعه برای لحظاتی این برادران نابرابر را به خاطر شریفمان آورده و آنگاه با دیدی بازتر و درکی عمیق‌تر از وجود تفاوت مابین کسان و آدمیان مختلف به ادامه بحث و فحصمان مشغول شویم؟ آیا نمیشود که در تعاملات، مباحثات، مجادلات، مذاکرات و حتی گفت و گوهای صمیمانه و دوستانه مان اندکی از وجود این برادران نابرابر مستفیض شده و گوشه چشمی نیز به ایشان داشته باشیم؟

همین که نگاه‌هایمان به دست‌های خویش و انگشتانش باشد کفایت خواهد کرد و آنگاه نه تنها پذیرفتن تفاوت‌ها و مخالفت‌های دیگران برایمان سهل و راحت خواهد بود، بلکه حتی می‌توانیم با فراغ‌بال و آغوش باز از این تفاوت‌ها و اختلافات استقبال کنیم کافی است یک بار امتحان کرده و مزه اش را بچشیم!

این ویژگی اخلاقی ما ایرانیان، یعنی نپذیرفتن و باور نکردن تفاوت‌های میان انسانی در وجود و جوهره کسان و آدمیان مختلف زمانی که با ویژگی اخلاقی دیگرمان یعنی همه فن حریفی به اختلاط می‌یابد، موجب بروز مشکلات و معضلات عدیده و پیچیده‌ای در جامعه و روابط مابین افراد مختلف میشود به گونه‌ای که وقتی شخص الف که ظاهراً از مشکل و معضلی رنج میبرد، به شخص ب مراجعه میکند، حال با هر هدف و نیتی از قبیل مشاوره، مکالمه، درد دل، همدردی، سبک تر شدن، راه حل خواستن، کمک گرفتن، راهنمایی، ارشاد و مواردی از این دست شخص ب بلافاصله پس از شنیدن سخنان و ادعاهای شخص الف و با اتکاء به همین روحیه همه فن حریفی مختص ما ایرانیان و نیز بدون توجه به این نکته برادران نابرابر شروع به قضاوت، داوری، راهنمایی، مشاوره، کمک نشان دادن راه حل و نهایتاً پیچیدن نسخه برای وی می‌کند نسخه‌ای کاملاً مشابه با نسخه جواب داده یا حتی جواب نداده خویش نسخه‌ای که در بهترین حالت به درد خود همان شخص ب می‌خورد، خورده است و شاید اصلاً این درمان راهکار الگو و روش پیشنهادی در تضاد با روحیات، خلیات، ذهنیات، اعتقادات، نظرها و ویژگی‌های روحی جسمی و روانی شخص الف باشد و موجب بروز مشکلات معضلات صدمات و زبانه‌های فراوانی برای او و در زندگی شخصی و اجتماعی اش شود.

نمونه

خانم ایکس: چرا درست و تموم نکردی؟ چرا مدرک بیشتر نگرفتی؟

خانم ایگرگ: آخه دلم می‌خواست نویسنده شم...

خانم ایکس: اوا، خب چه ربطی داره؟ مگه بقیه نویسنده‌ها دانشگاه نرفتن؟ درس نخوندن؟ اصلاً مگه آدم بی‌سوادم نویسنده می‌شه؟ حرف‌ها می‌زنی...!

خانم ایگرگ: من کی همچین حرفی زدم؟ من فقط گفتم دلم می‌خواست وقتم رو صرف خوندن و نوشتن کنم تا اینکه الکی مثلاً بشیم سر کلاس، آخرشم هیچی به هیچی، نه سواد، نه معلوماتی، نه علم درست حسابی، همش فرمول و جزوه و افاضات استاد و

تقلب و استرس شب امتحان و از این مزخرفا دیگه! خب آخرش چی؟ یه تیکه کاغذ میدن دستت میگن بفرما، نه شغلی، نه تخصصی، نه بازار کاری، نه احترامی...

خانم ایکس: خیلی خب، بابا آروم تر! اصلاً تو خوبی... یعنی این همه آدم می‌رن دانشگاه، درس می‌خونن، دکتر می‌شن، مهندس می‌شن، استاد دانشگاه می‌شن...

خانم ایگرگ: خب؟

خانم ایکس: منظورم اینه که همه دارن اشتباه می‌کنن و فقط تو یکی می‌دوننی چی به چیه؟ تازه چیکار به شغل و احترام و این چرت و پرتا داری؟ عرفه خانم جان، عرف! خلاف عرف که نمی‌شه رفتار کرد، می‌شه؟ پدرت درمیا!

خانم ایگرگ: باز که داری حرف خودتو می‌زنی؟ من اصلاً همچین چیزی گفتم؟ من چه کار به کار بقیه دارم؟ من دارم کار خودمو می‌کنم، راه خودمو می‌رم، به کسی هم کاری ندارم، بقیه آزادن هر کاری که دوست دارن انجام بدن... اصلاً به من ارتباطی داره؟ همون طور که من آزادم راه خودمو خودم انتخاب کنم...

خانم ایکس: خب راه خودتو برو... مگه نمی‌گی می‌خوای نویسنده بشی؟ خب بشین بنویس، حالا یه مدرکی هم بگیر، قاب کن بزارش تو طاقچه، بزن به دیوار اتاقت، به دردت می‌خوره دختر.

خانم ایگرگ: مثلاً به چه دردت خورده؟

خانم ایکس: هیچی دیگه، همین که مامانم هر جا می‌ره، می‌شینم می‌گه دخترم لیسانس دارد، اله پله بسمه دیگه! نه انتظار داشتی مثلاً طیاره هوا می‌کرم؟ یا اتم ایکسینیوم کشف می‌کردم؟ اونم با این معدلی که من آورده‌ام!

خانم ایگرگ: خب همین دیگه! همینی که هیچ ارزشی، هیچ کارکرد و است نداشته نشونه چیه؟ بهتر نبود وقت و انرژیات را جایی صرف می‌کردی که بتونی مفید باشی؟ شعار نمی‌دم! مفید واسه خودت نه دیگران! به جای اینکه بنشیننی سر کلاس وقت و انرژیات را هدر بدی و آخرش هم هیچی به دست نیاوری، کاری را انجام می‌دادی که بهش علاقه داری! بد می‌گم؟

خانم ایکس: تو چرا اصلاً این جور می‌جوری؟ وقتی همه دارن درس می‌خوانند، خب حتماً درس خواندن ارزشه دیگه، وقتی همه دارن می‌روند دانشگاه، خب حتماً لازمه دیگه! چرا همش می‌خواهی متفاوت باشی؟!

خانم ایگرگ: من نمی‌خواهم متفاوت باشم، فقط نمی‌خواهم مثل بقیه چشم و گوش بسته خودمو بسپرم به قضا و قدر، به سرنوشت، به عرف، به نمی‌دانم چی! فقط می‌خواهم اونجوری باشم که دوست دارم نه اینکه دیگران دوست دارن، جامعه دوست دارد، عرف می‌گوید...

خانم ایکس: باشه بابا، ولی باز می‌گم کاش مدرکت را می‌گرفتی! می‌ترسم بعداً پشیمان بشی! الان بین همه دیگه لیسانس و فوق لیسانس دارن...!

برد و باخت

مقدمه

در هر جامعه و در میان هر ملتی با توجه به تاریخ، فرهنگ، عقاید و آداب و سنن مختص به آن، میتوان همواره و در همه حال تضاد دیدگاه ها، تلاقی منافع و تشتت آرای افراد و اقشار مختلف جامعه مذکور را در مورد مسائل و موضوعات متنوع و گوناگون مشاهده و لمس کرد این اختلافات تضادها و تناقضها بسته به شرایط جامعه و نیز روحیه و خلیات جمعی خاص افراد همان جامعه میتواند به صور و اشکال گوناگون طرح تحلیل و تبیین شده مورد بحث و تبادل نظر قرار گرفته و در نهایت حل و فصل شود چه مسالمت آمیز و چه همراه با خشونت و تندی چه با گفت و گو و تعامل و چه پرخاشگرانه و ددمنشانه چه دوستانه آگاهانه، علمی، منطقی و شرافتمندانه و چه غیر منطقی، غیراصولی، درگیرانه، جنگ جویانه و خارج از دایره صلح و چهارچوب ادب و اخلاق چه...

ما ایرانیان شیوه و روش خاص خویش را در مواجهه با تضاد و اختلاف در پیش می‌گیریم روشی مبنی بر برتری و ارجحیت کامل و همیشگی پندار، رفتار و گفتار خویش در مقابل دیگران، روش و راهکاری مبتنی بر فلسفه برد و باخت، پیروزی و شکست، صفر و یک، یا حق با ماست یا هیچ، به زیر میز مذاکره می‌زنیم اینکه طرف مقابل را مانند حریف و هموردی در میدان نبرد و مبارزه می‌بینیم و می‌دانیم اینکه همیشه و در همه حال تنهای تنها در فکر تفوق، تسلط، تحکم، تملک و پیروزی بر حریف هر حریفی و در هر میدانی بوده و خواهان به نمایش گذاردن برتری و حقانیت خویش هستیم، بدون در نظر گرفتن دیدگاه، نظر و رفتار سایرین با چشم پوشی از حتی ذره ای بهره مندی طرف مقابل حریف (و رقیب فعلی) از حق و حقیقت بدون توجه به جنبه های مختلف آموزشی و تربیتی در بهره مندی و استفاده درست و مناسب از تضاد و اختلاف نظرهای موجود میان انسان‌ها (تفاوت‌های میان انسانی).

اصولاً از ته دل معتقدیم به جنگ جنگ تا پیروزی... بکش تا کشته نشوی مهم نیست که چه می‌گوییم و چه می‌کنیم فقط پیروزی است، پیروزی موفقیت و به خاک مالیدن بینی هر آن که بخواهد خلاف ما بگوید و رفتار کند و حتی فکر کند آنچه در ذیل خواهد آمد تلاشی است در راستای بررسی این ویژگی و روحیه ما ایرانیان...

اصولاً هر انسانی متفاوت از سایر انسان‌ها خلق شده و حق دارد از این تفاوت‌های میان انسانی خویش در طول مدت زندگی و در هر زمینه و موضوعی بهره مند شود، می‌شود مفهوم آزادی را در درک پذیرش و شناخت تفاوت‌ها، تضادها تناقضات و اختلافات مابین انسان‌های مختلف و نیز احترام متقابل به این تفاوت‌ها معنا کرد. اینکه هر انسانی با هر تفکر، اندیشه، ایدئولوژی، دیدگاه و منش بتواند با خیال راحت و فراغ بال به زندگی و معاش خویش بپردازد و روزگار بگذراند، مسلم است که هیچگاه آزادی به معنای مطلق آن وجود نداشته و نخواهد داشت. این مثلث عقل، دین و وجدان است که مرز میان آزادی، بی بندوباری، بی عدالتی، ظلم، خسارت به دیگران و امثالهم را مشخص می‌کند.

درک پذیرش و شناخت درست تفاوت‌های میان انسانی موجب بالا رفتن توان تحلیل و مدیریت انسان‌ها در مواقع لزوم و بحرانی شده و بیداری و پیشرفت بیش از پیش ایشان را در پی خواهد داشت. در واقع وجود همین تفاوت‌ها و اختلافات و نیز بهره‌برداری درست از آنهاست که در طول عمر بشر، موجب پیشرفت و تعالی در زمینه‌های مختلف علمی، صنعتی، سیاسی، فرهنگی و امثالهم شده و زمینه‌های بروز ظهور و تقویت استعدادها و توانایی‌های مختلف را در انسان‌ها فراهم کرده است.

تحمل نکردن دیدگاه و رأی مخالف، پایین بودن سعه صدر، رعایت نکردن احترام متقابل وجود تعصب بیش از حد در موضوعات و مسائل گوناگون، نداشتن درک و شناخت درست از تفاوت‌های میان انسانی، بهره‌نگرفتن از قدرت تعقل و تفکر و مسلح نبودن به ابزاری همچون منطق و استدلال نهایتاً پیروی از فلسفه برد و باخت در تمامی شئون زندگی توسط ما «ایرانیان» موجب ایجاد درگیری، تنش و تعارض در میان افراد و اقشار مختلف جامعه به هنگام بروز و ظهور تفاوت اختلاف تضاد و تناقض در موارد و موضوعات متنوع میشود.

این ماییم که معیار تشخیص حق و باطل، درست و نادرست، بجا و بیجا هستیم و هیچ کس حق این را ندارد تا به پیشگاه ما جسارت ورزد این ماییم که همیشه و در همه حال باید پیروز، موفق، دانای کل، افلاطون زمان، ارسطوی دوران، قطب تفکر و تعقل و فلسفه وجودی منحصر به فرد و بی عیب باشیم و مدال طلا، سکوی اول جایگاه قهرمان و صدر مجلس تنها از آن ماست و لاغیر...

گویی که ما را به مبارزه ای حساس و حیاتی طلبیده اند مبارزه ای که برایمان حکم مرگ و زندگی را دارد، جدالی نفس گیر و جانکاه و در پی زمین زدن حریف با نهایت توان ممکن، یورش می‌بریم، می‌جنگیم، حمله می‌کنیم، عرق می‌ریزیم، زخم برمی‌داریم، خسته و رنجور به گوشه ای پرتاب می‌شویم سخت است و طاقت فرسا و در نهایت با تنی زخمی و رنجور پس از نبردی جانانه و مبارزه ای طولانی بی هدف و بی نتیجه به راه خویش ادامه می‌دهیم، این برداشتی است از صحنه مباحثه یا مناظره ای که شاید می‌توانست به صورت کاملاً صمیمی و در فضایی دوستانه و آرام برگزار شود اما دریغ و افسوس که ما مدام در پی حریف طلبیدن و نفس کش گفتنیم.

برد و باخت اصل اساسی ما در هر بحث و گفت و گویی است که در هر محیط و فضایی شکل می‌گیرد، خانوادگی، دوستانه کاری، سیاسی، رسانه ای، علمی و... و در هر سطح از تأثیرگذاری و با هر میزان از مخاطب هر چه مخاطب بیننده و دنبال کننده بیشتر باشد، ضربات ما به حریف مقابلمان کاری تر و کشنده تر است و خود را بیشتر و بهتر برای ورود به میدان مسابقه آماده و مهیا می‌کنیم مهم بردن است حال به هر طریقی و با هر حربه ای اصلاً بحث و گفت و گو و موضوعش بهانه ای بیش نیست، اصل این است که حتماً ما برنده نهایی مناظره یا مباحثه یا مشاجره باشیم این ما هستیم که از حریف قویتر دانانتر و روشنفکرتریم.

آنچه برای ما ایرانیان مهم و ضروری است برتری یافتن بر طرف مقابل است پیروزی بر او و به نمایش گذاردن دانایی، توانایی، مهارتها، سطح تفکرات و مطالعات، میزان بهره مندی از تعقل و روشنفکری و قدرت مناظره مباحثه و مبارزه خویش است و بس مهم نیست که در این بین چه اتفاق، واقعه، رویداد و حتی فاجعه ای رخ دهد. مهم نیست که در حضور و پیشگاه چه افراد و اشخاصی حاضر به این زورآزمایی کودکانه، متعصبانه، کورکورانه، بی نتیجه، بی اثر، بی ثمر، بی معنی و مهمل شده ایم مهم نیست که چه نتیجه ای غیر از رو کم کنی نصیب ما طرف مقابل و حتی مخاطبان و بینندگان احتمالی خواهد شد.

مهم نیست که در راه به دست آوردن این پیروزی بر چه نقاط حساسی از طرف مقابل دست گذارده، آبروی او را ریخته روح و روانش را آزرده، اعصابش را خط خطی کرده، رازهای مگو را فاش کرده، ذهن مخاطبان و اطرافیان را منحرف کرده به دروغ، تهمت، افترا، غیبت، توهین، اهانت و فحاشی پناه ببریم و..... مهم زمین زدن هر آن کسی است که جرئت کرده در جبهه مقابل ما بایستد!

ما «ایرانیان» در راه به کرسی نشاندن آرا و نظریات خویش به هر جای ممکن چنگ انداخته و هر کاری که از دست و زبانمان بر می آید، انجام می دهیم؛ حتی اگر در دل به حقانیت طرف مقابل یقین کامل داشته باشیم، حتی اگر در حضور افرادی باشیم که احتمال می دهیم یا (حتی احتمال نیز ندهیم) که مشاهده این اعمال و رفتار از جانب ما توسط ایشان ممکن است در زندگی و آینده شان تأثیر منفی و مخربی بگذارد. حتی اگر بعدها از کرده خویش ناراحت و پشیمان شده و خود را مقصر، اتفاقات، وقایع و فجایع احتمالی بدانیم و بنامیم. حتی اگر خواسته باشیم با این عمل خویش به یاری کس یا کسانی برویم که قدرت ندارند از خویش، پندار، رفتار و گفتارهایشان دفاع کنند حتی اگر کار به جاهای باریک تر کشیده شده و موجب وقوع اعمالی زشت، خلاف ادب و اخلاق اشتباه و گناه و خطا، خلاف قانون خلاف مثلث دین و عقل و وجدان غیر انسانی و ... شده و باعث ایجاد درگیری تنش تعارض یا زمینه ساز به وجود آمدن کینه ها و عقده هایی در دل کسان و آدمیان بسیار شود.

عشق دو قطبی...

مقدمه

در هر جامعه و در میان هر ملتی با توجه به تاریخ فرهنگ عقاید و آداب و سنن مختص به آن میتوان در هر زمینه موضوع و مسئله مبتلا به جامعه مذکور به برخی جناح بندی ها، موضع گیری ها، جبهه گیری ها و احیاناً در صورت لزوم لشکرکشی ها از جانب افراد و اقشار مختلف و متنوع همان جامعه اشاره کرد که مبتنی بر وجود تفاوت ها، تناقضات و تضادهای پنهان و آشکار میان ایشان، تفاوت های میان انسانی است.

این موضع گیری ها و جناح بندی ها، بسته به نوع مناسبات و روابط میان افراد و اقشار مختلف یک جامعه می توانند از حالتی مسالمت آمیز و در فضایی کاملاً عقلی و منطقی تا درگیرانه، خشک و خشن، تنش زا، غیراصولی و در نهایت کنترل ناپذیر را در بر بگیرند.

ما ایرانیان به دلیل برخورداری از روحیه برد و باخت در تمامی شئونات و مسائل زندگیمان مراجعه شود به پنجم برد و باخت... به شدت خواهان و طرفدار دو قطبی شدن جامعه، حتی از بابت ریزترین، جزئی ترین، پیش پا افتاده ترین، ساده ترین، مضحک ترین و کوچکترین مسائل و موضوعات بوده و در سریعترین زمان ممکن، شروع به سنگربندی و ایجاد پایگاه های دفاعی به منظور طرفداری از تئوری، دیدگاه، شخص، قهرمان، جریان، جناح، رأی و خواسته خویش می کنیم، اصولاً در ذهن به غیر از سیاه سیاه و سفید سفید نمیتوان تقسیم بندی و کدگذاری دیگری را یافت، یا زنگی زنگ یا رومی روم یا قرمز یا آبی یا سنت یا مدرنیته یا آینده یا گذشته یا چپ یا راست یا بالا یا پایین یا اصول گرا یا اصلاح طلب یا علم یا ثروت یا آفتاب یزد یا کیهان یا دوست یا دشمن یا روشن یا خاموش یا هست یا نیست یا همه یا هیچ یا قوی یا ضعیف یا دل یا عقل یا بهترین یا بدترین یا عالی عالی یا ضعیف ضعیف و قس علی هذا.

آنچه در ذیل خواهد آمد تلاشی است در راستای بررسی این رفتار اجتماعی ما «ایرانیان»...

بدون شک یکی از معضلات و مشکلات اساسی جامعه امروزی ما، ایجاد فضایی به شدت دوقطبی، دوجانبه، دو طرفه، دو جناحی، دوسمتی، دو طیفی و امثالهم و البته بدتر از آن تداوم چنین فضایی آن هم در زمینه ها و موضوعات مختلف متنوع و نیز مبتلا به جامعه است از فرهنگ و هنر و ورزش گرفته تا سیاست و اقتصاد و صنعت این فضای دوقطبی و صف کشی تقابل و رویارویی های منتج از همین فضا در کنار بروز سریع و همیشگی روحیه جنگندگی و شکست دادن حریف به هر وسیله ای که با روح و روان ما ایرانیها در هم تنیده و انکار ناپذیر است، باعث بروز ناهنجاریها و وارد آمدن لطمات و صدمات عدیده ای بر پیکره اجتماع میشود.

هر موضوع مسئله و پدیده ای که در جامعه رواج یافته و در واقع پرنرگ میشود ممکن است زمینه ساز بروز و ظهور فضایی دو قطبی و دوجانبه در رد یا تأیید همان موضوع مسئله و پدیده از جانب طیف طرفدار علاقه مند دوستدار و هواخواه و در مقابل انبوهی از مخالفان شاکیان منتقدان و ناراضیان شده و به صورت کاملاً طبیعی و خودجوش به آوردگاهی حساس و «مرگ» و زندگی» طور منتهی شود.

بر مخاطب منصف روشن است که وجود تفاوت نظر و دیدگاه در میان ابنای بشر امری کاملاً طبیعی ذاتی عادی قابل درک و باور و حتی لازم و ضروری است. اصولاً انسانها در طول تاریخ با تکیه بر همین تفاوت‌های موجود تفاوت‌های میان انسانی توانسته اند بر مدار پیشرفت و ترقی حرکت کرده و به رشد و تعالی دست یابند؛ با وجود این نحوه تقابل رویارویی مواجهه و حتی مقابله با این تفاوت‌هاست که میتواند یک جامعه را به سوی بقا یا احیاناً فنا رهنمون سازد.

هر جامعه و ملتی که با سعه صدر انعطاف صبر، تحمل نقدپذیری مثبت نگرى حسن ظن و ادب با تفاوتها تضادها و تناقضات موجود و صدا البته طبیعی و انکار ناپذیر برخورد کند و مواجه شود میتواند داعیه رشد پیشرفت تعالی ترقی و به روز بودن داشته باشد و عنوان قدرت برتر را یدک بکشد اما در مقابل هستند جوامعی که با بروز و ظهور کوچکترین اختلاف نظر تفاوت نگاه تضاد دیدگاه تناقض رفتار و تضارب آرا شروع به جبهه گیری جناح بندی صف کشی و یورش همه جانبه به یکدیگر کرده و درصدد خاموش ساختن صدای طیف مقابل خویش بر می آیند یا با ما یا بر عیله ما یا ما یا هیچ کس یا آنچه ما خواسته ایم یا هیچ یا آنچه ما میگوییم یا هیچ یا پیروزی یا مرگ!

صد البته که ما ایرانیان هیچ گاه تحمل شنیدن حرف سخن دیدگاه عقیده و نظر مخالف خویش را نداشته و نداریم چه رسد به پذیرش این تفاوتها و اختلافات

ما «ایرانیان» اصولاً آنچه خود میگوییم انجام میدهیم میپنداریم دوست میداریم لذت میبریم علاقه داریم مطابق سلیقه مان است از دستمان بر می آید در ذهنمان جای میگیرد. آگاهی اش را داریم از وجودش مطلع هستیم از آن احساس رضایت داریم مورد قبولمان است به نفعمان است در آرزویش هستیم در پی اش میدویم انتظارش را میکشیم دلمان می خواهد و مواردی بی شمار از این دست را اشتباهاً و البته به زور در جایگاه رفیع حق و حقیقت قرار داده و از درک شناخت مقایسه تطبیق و پذیرش موارد طرح شده با سایر دیدگاه ها و نظرهای موجود در جامعه و در نزد کسان و آدمیان دیگر ابا و امتناع می ورزیم گویی که آسمان دهان باز کرده و تنها ما را در کمال افتخار به میان زمینیان فرستاده است تا بشارت دهیم کسانی را و انذار کنیم کسان دیگر را گویی تنها ما هستیم که آئینه تمام قد اصل و اساس حق و حقیقت در میان خیل بیشمار انسانهای عامی و امی بوده و وظیفه ای جز آگاه ساختن ایشان بر اشتباهات و سهویاتشان نداریم

این ما هستیم که همه چیزدان و همه فن حریف بوده و سایرین همچو جمودات بی عار و بی ثمرند این ما هستیم که نفسمان و نفس وجودمان حق است؛ پس هر چه می گوئیم و می پنداریم چیزی جز جلوه و نمود آن نمیتواند باشد و... با وجود این چگونه میتوان از یک ایرانی انتظار داشت که هر آنچه برای خویش میپسندد برای دیگری نیز بپسندد و به بیان دیگر، دیگران را نیز همچو خود هم سطح خود و لایق جایگاهی مانند جایگاهی که برای خویش متصور است بداند و بنامد؟ چگونه میتوان به یک ایرانی مفهوم نسبیت را تفهیم کرد؛ حتی اگر خود در زبان و کلمات به درستی و حقیقت این مفهوم اذعان داشته باشد؟!

چگونه میتوان از یک ایرانی خواست تا به نظرها و دیدگاههای نفر یا نفرات مقابل خویش احترام بگذارد و تنها به تشویق تیم مورد علاقه خویش بپردازد؟ چگونه باید انتظار داشت که یک ایرانی در کمترین و سریع ترین زمان ممکن طی یک حرکت چریکی و پارتیزانی آماده حمله و یورش به سمت نفر یا نفرات قرار یافته در طیف دسته، جناح گروه باند، تیم تقسیم بندی خط کشی مرزبندی و دیوار کشی مقابل خویش نشده و تن به انجام عملیات انتحاری ندهد؟!

ما «ایرانیان به دلیل برخورداری از روحیه برد و باخت اولین و تنهاترین راه حلی که در مواجهه با مشکلات و مسائل منتج از وجود تفاوت‌های میان انسانی به نظرمان می‌رسد سنگربندی برای رقابت و یورش به حریف به منظور فتح جبهه مقابل است.

این روش و راهکار نادرست غیر اصولی مبتدیانه تنش‌زا خشن مبتنی بر درگیری و نیز در اکثر مواقع خارج از دایره و چهارچوب عقلی، عرفی شرعی و اخلاقی موجب به وجود آمدن فضایی خشک بی‌روح خشن، غیر عقلی غیر منطقی ناعادلانه مبتنی بر احساسات زودگذر متعصبانه آسیب‌زا اعصاب خرد کن تلفات ده بی‌ثمر بی‌نتیجه و پرهزینه دو قطبی دوجانبه دو طیفی دو جناحی دوگانه دو طرفه دوسمتی و دو جبهه‌ای شده و سلامت روح و روان جامعه را به شدت تهدید می‌کند.

اصولاً ما «ایرانیان اعتقاد و باور چندانی به حرکت روی نوار اعتدال و میانه روی در هیچ زمینه و موردی نداشته و نداریم همیشه سروکارمان با مثبت و منفی سفید و سیاه صفر و یک بالا و پایین چپ و راست و موارد بیشماری از این دست است و به سایر گزینه‌های ممکن توجهی نمیکنیم اینکه میتوان چپی صرف یا راستی صرف نبود و در میانه قرار گرفت؛ اینکه صفر مطلق یا یک مطلق نبود و در میانه ایستاد؛ منفی منفی یا مثبت مثبت نبود و در جایی میان این دو عنوان قطب جایگاه و مرز سکنی‌گزید و قس علی‌هذا.

برای مطالعه بیشتر و درک کامل‌تر این موضوع، خواندن کتاب کامل «از ماست که بر ماست» اثر رضا بهرام پور را به شما پیشنهاد می‌کنیم.